

همه می خواهند کشف شوند



صوفیا نصراله‌ی روزنامه‌نگار

۱- دو تا آمار جالب دارم؛ یکی از نگاه شخصی و دیگری مستند، علمی و جهان. اولی اینکه، وقتی برنامه‌های مختلف تلویزیونی و شبکه‌های نمایش خانگی را نگاه می‌کنم، از اینکه این همه سال بعد از مسابقات استعدادیابی در انگلیس و آمریکا، این موج درست سه، چهار سالی است به ایران رسیده، حیرت می‌کنم. اینستاگرام پر است از تکه‌های ویدئوهای ایرانی و خارجی از کودکان و بزرگسالانی که آواز می‌خوانند، شعبده‌بازی می‌کنند و خب آن طرف می‌رقصند. حجم استقبال از این برنامه‌ها هم حیرت‌انگیز است. تقریباً هرکسی را می‌شناسم، در گوشی‌اش یکی از این ویدئوها را برای دیگری فرستاده که ببین این عجب صدایی دارد و چه استعدادی، چیزی که این وسط کسی نمی‌پرسد این است که خروجی همه‌ی این سال‌هایی که آن طرف مسابقات استعدادیابی برگزار بود به‌جز مثلاً آدل، تک‌وتوک خواننده‌ی دیگر چه شد؟ این بچه‌هایی که می‌آیند و مورد توجه قرار می‌گیرند و فکر می‌کنند در آستانه‌ی تعبیر رویای بزرگی هستند، با سر، به سنگ واقعیت برخورد می‌کنند. به‌نظر می‌رسد در روزگاری زندگی می‌کنیم که همه دل‌شان می‌خواهد یکی کشف‌شان کند. همه دل‌شان می‌خواهد بدون تلاش به پول و شهرت برسند. یکی از دلایل‌اش هم این است که نمونه‌هایش را دیده‌اند. در این سال‌ها دوروبرتان کسی را دیده‌اید که با کار و تلاش پولدار که نه، ولی به حداقل رویاهايش برسد؟ همین است که ما به‌نظر نسل جدید، آرمانگرهای مضحکی هستیم و راست‌اش به من یکی دائم می‌گویند: تو چپی! و آرمان داشتن، شده معیار چپ‌بودن. همه چیز این جهان چپکی شده. ارزش‌ها، عجیب و غریب شده‌اند. یک‌شبه ستاره‌شدن تبدیل به رویا و هدف شده. کسی به عمیق شدن، به مسیر تلاش، به قصه‌هایی که در مسیر ایجاد می‌شود، فکر نمی‌کند. به‌نظرم این مدل رویا فروختن، دیر به ما رسیده. ۱۷ سال پیش بود که دنی بویل با فیلم «میلیونر زاغه‌نشین» برنده‌ی جایزه‌ی اسکار شد که درباره‌ی پسرک هندی‌ای بود که در مسابقه‌ای، برنده‌ی پول هنگفتی می‌شد و واقعیت تلخ اینجاست که ما در جهان سوم با این روش‌ها، پولدار یا موفق نمی‌شویم. حتی آن نمونه‌های شبیه‌آدل را هم نداریم. اصلاً برای همین بود که یکسری ارزش برای خودمان خلق کرده بودیم که ما مردم مثلاً مهربان، مهمان‌نواز، دیگر دوست و... هستیم. حالا نه آنیم و نه این. صادقانه اینکه هیچ کاشف فروتنی دیگر نمی‌تواند کشف‌مان کند.

۲- خیلی اتفاقی مجبور به خواندن کتابی شدم که در کمال تعجب برابم خیلی جالب بود. «سیاست، اقتصاد و مسائل توسعه در سایه‌ی خشونت»، کتابی تئوریک با مثال‌های متنوع در باره‌ی چگونگی مدیریت اقتصادی در کشورهای مختلف است. داگلاس نورث، نویسنده‌ی کتاب و همکارانش جوامع مختلف را به چند دسته‌ی دسترسی‌باز و دسترسی بسته تقسیم کرده‌اند و در دسته‌ی دوم هم معتقدند، کشورهایی توسعه‌نیافته‌ی در حال گذار برای رسیدن به مقام توسعه‌یافته (شبیه ایران)، به سه دسته تقسیم می‌شوند: نظام بسته‌ی شکننده، نظام بسته‌ی پایه و نظام بسته‌ی بالغ. طبعاً در این شرایط اقتصادی، اجتماعی، محیط‌زیستی و حتی سیاسی، ما سومی نیستیم. چیزی که اما برابم جالب بود، رانت در جوامع مختلف بود که در همان صفحات اول درباره‌اش توضیح داده می‌شود و ناگهان دیدم، تا چه حد پوپولیستی و دور از واقعیت هستند و حتی اگر کسی واقعاً بخواهد اجرای‌شان کند، در جامعه‌ی توسعه‌نیافته ممکن است منجر به اتفاقات ناخوشایند هم بشود. این یک نمونه است که ما روی زمین واقعیت زندگی نمی‌کنیم. هنوز فریب کلمات را می‌خوریم؛ بدون اینکه دره‌های دشوار اطلاعات دقیقی داشته باشیم، راست‌اش مدت‌هاست تصمیم گرفته‌ام حواسم را جمع کنم و از چیزهایی بنویسم که درک مشخصی از آن‌ها دارم. مطالعه‌ای درباره‌شان کرده‌ام. جهان واقعاً به این همه آدم همه‌چیزدان نیاز ندارد! این اظهارنظر درباره‌ی همه چیز هم شبیه همان اتفاق بند اول است. تلاش برای اینکه مریببیند و کشف کند. به خودم نگاه می‌کنم و فکر می‌کنم، واقعاً چیزی درونم هست که ارزش کشف شدن داشته باشد؟

۱۶ ساعت 24 HOURS

hammihanmedia@gmail.com
@Hammihanonline

• صاحب امتیاز و مدیرمسئول: غلامحسین کرباسچی
• مشاوران: عباس عبدی و احمدزیدآبادی
• سردبیر: محمدجوادروح • معاون سردبیر: مهرداد خدیر • دبیر آنلاین: شبنم رحمتی
• دبیران گروه‌ها: فرزانه طهرانی (اقتصاد) • آرمین منتظری (دیپلماسی و بین‌الملل)
• علی ورامینی (رسانه و فرهنگ) • سمیه متقی (سیاست) • الناز محمدی (جامعه) • آرش خاموشی (عکس)
• مدیراداری و آگهی‌ها: شاهرخ حیدری
• مدیر هنری: مهدی قربانی تبار
• هادی حیدری (طرح و کاریکاتور) • حروفچینی و ویراستاری: شهرام هادی

• تلفن روابط عمومی: ۸۸۷۴۹۳۰۰ • تحریریه: ۸۸۷۳۰۲۹۱ • آگهی‌ها: ۸۸۷۳۵۲۰۷ • نشانی: خیابان شهید بهشتی، خیابان پاکستان، کوچه دوازدهم، پلاک ۱۸
• لیتوگرافی و چاپ: هم‌میهن • تلفن چاپخانه: ۰۲۱۴۶۸۲۱۱۱۴ • توزیع: نشر گستر امروز نوین • تلفن: ۰۲۱-۶۱۹۳۳۰۰۰



پرفورمنس روی زخم باز

درباره اقدام عجیب شهرداری تهران روبه روی تئاتر شهر



حسین نوروزی پژوهشگر حوزه مطالعات هنر

در میانه روزهایی که جامعه در حال عبور از غم و داغی عمیق است و هنوز خاطره‌ی آوار، خون و بی‌پناهی از ذهن مردم پاک نشده، اقدام اخیر شهرداری تهران، بیش از هر چیز زخم نمک‌پاشی شده بود. نصب و چیدمان بقایای خانه‌های ویران شده و نخاله‌های به‌جامانده از بمباران‌های جنگ ۱۲ روزه در برابر بنای «تئاتر شهر»، نه تنها واجد هیچ زیبایی‌شناسی مشخصی نیست، بلکه تجسمی از بی‌حسی نسبت به عمق زخم‌های روانی و اجتماعی مردم است.

اینکه شهرداری چنین اقدامی را «پرفورمنس» و خدادادی هنری بنامد، نشانه‌ای است از فروکاستن هنر به سطحی‌ترین کارکرد آن؛ شوک‌آفرینی. آن هم شوکی که نه برای بیداری، که بیشتر برای انجماد احساسات و زوال همدلی عمومی است.

تئاتر شهر، بنایی با هویت مستقل و ریشه‌دار در حافظه‌ی فرهنگی تهران است. این مکان، نه فقط یک بنای فیزیکی، که بخشی از تاریخ تحولات هنر نمایش و فضایی برای تجربه‌ی گفت‌وگوی اجتماعی بوده است. سال‌هاست صاحب‌نظران نسبت به دخالت‌های غیرمسئولانه در حریم این مکان هشدار داده‌اند؛ از ساخت مسجدی نامتناسب در همجواری‌اش تا نصب المان‌های موقتی و بی‌ارتباط. این بار اما دخالت از سطح فرم عبور کرده و مستقیماً با مضمون، با پیام، با روان مردم و با نهاد تئاتر به مثابه نهادی انسانی و خلاق وارد نزاع شده است.

دخالت در فرهنگ: بدون صلاحیت، بدون همدلی

آیا اساساً تئاتر شهر جای مناسبی برای چنین چیدمان‌هایی است؟ آیا می‌توان از فضای هنری انتظار داشت که بدون بستر و آماده‌سازی لازم، تنها با گذاشتن مشت‌های آوار و آهن‌پاره، ردی را تسکین دهد یا پیامی منتقل کند؟ در حالی که هنوز بسیاری از بازماندگان آن حملات -چه مجروحان، چه داغداران و چه آواره‌شدگان- در هتل‌ها و مدارس موقت در شهرها ساکن‌اند و با کمترین امکانات معیشتی روزگار می‌گذرانند، مواجه‌شدن با یادمان‌هایی از جنس فاجعه نه تنها التیام‌بخش نیست، بلکه می‌تواند احیاکننده‌ی زخم‌هایی باشد که هنوز حتی فرصت بستن نیافته‌اند.

در سال‌های دفاع مقدس، پس از حملات موشکی رژیم بعث به شهرهایی چون دزفول و اندیشمک، بلافاصله آواربرداری صورت می‌گرفت و خانه‌ها در کوتاه‌ترین زمان، بازسازی می‌شدند. تصاویر ویرانی هرگز به‌صورت عمومی به‌نمایش گذاشته نمی‌شد، چرا که به‌درستی درک شده بود که نمایش ویرانی، بی‌آنکه با سازندگی همراه باشد، چیزی جز تضعیف روحیه‌ی مردم نیست.

حال آنکه شهرداری امروز تهران، نه در مقام بازسازی، که در هیئت صحنه‌گردان رنج، وارد میدان شده است. اینکه در این اقدام از هیچ‌گونه مشارکت هنرمندان مستقل، کارشناسان هنرهای صحنه، یا مشاوران روان‌شناسی بهره گرفته نشده، حیرت‌آور است. شکل اجرایی این اقدام، فاقد غنای هنری است و بیانی خشن، خام و غیرمسئولانه از فاجعه‌ای انسانی را بازنمایی می‌کند؛ آن‌هم در شهری که هنوز از زخم‌های متعدد فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی رنج می‌برد. چه نیازی بود به چنین نمایش آوار، در مقابل یکی از نمادین‌ترین مکان‌های فرهنگ معاصر ایران؟ حساسیت نسبت به چگونگی بازنمایی رنج در دوران بحران، اهمیت ویژه‌ای دارد. جامعه‌ای که درگیر سوگ جمعی است، نیازمند فضای امن روانی برای ترمیم است، نه مواجهه با صحنه‌هایی که یادآور ویرانی‌اند، آن‌هم در مرکز شهر، در برابر محل تردد روزانه‌ی هزاران انسان. به‌خصوص آنکه بسیاری از بازماندگان این حملات که هم‌اکنون در تهران ساکن‌اند، ناچارند بارها و بارها با این صحنه روبه‌رو شوند. غم آنان نیازمند همدلی است، نه طراحی‌های سرد و صحنه‌سازی‌های بی‌روح.

تبدیل رنج‌های انسانی به ابژه‌های تماشا

مسئله تنها نقد زیبایی‌شناسانه یا هنری نیست؛ بلکه پرسشی جدی درباره حدود و صلاحیت شهرداری‌ها در مهندسی فرهنگی است. آیا شهرداری، با در اختیار داشتن بودجه عمومی، اجازه دارد به‌نام «یادمان هنری» به روان جمعی مردم آسیب برزند؟ آیا نباید پیش از هر اقدامی که به‌ظاهر فرهنگی است، درباره پیامدهای روانی، اجتماعی و حتی سیاسی آن تأمل کرد؟ و آیا نمی‌توان برای همدردی، از مسیرهای انسانی‌تری بهره برد؟

تبدیل رنج انسان‌ها به ابژه‌هایی برای تماشا - آن‌هم در فضای شهری - یادآور نوعی عادی‌سازی خشونت است. هنر - به‌ویژه هنر شهری - مسئول است تا امید بیافریند، نه آنکه هول و هراس را بازتولید کند. در این معنا، آنچه شهرداری تهران انجام داده نه تنها واجد هیچ معنای هنرمندانه‌ای نیست، بلکه از نظر اخلاقی نیز محل پرسش جدی است.

همچنین مسئله هزینه‌ها نیز نباید نادیده گرفته شود. چنین برنامه‌هایی با بودجه‌هایی قابل توجه اجرا می‌شوند؛ هزینه‌هایی که اگر در اختیار نهادهای امدادی، خدماتی یا حتی هنرمندان بومی و بازمانده قرار می‌گرفت، می‌توانست تفاوتی واقعی ایجاد کند. اما آنچه رقم خورده، صرفاً یک زیست‌نامشی است؛

ژستی که به‌جای همدلی، نوعی بهره‌کشی نمادین از رنج را رقم زده است. در جوامع دیگر، تجربه‌های مشابه با فاجعه بیشتر بر فرایندهای درمانی، مشارکتی و مبتنی بر ترمیم، متمرکز است. یادمان‌های مرتبط با فاجعه انسانی با مشورت گسترده با هنرمندان، جامعه‌شناسان، روان‌شناسان و بازماندگان طراحی می‌شود؛ یادمان‌هایی که سکوت، آرامش، تأمل و همدلی می‌آفرینند. اما ما رنج را برمی‌داریم، در میدان عمومی می‌گذاریم، آن را نور می‌اندازیم و از کنار آن عبور می‌کنیم، بی‌آنکه به بازماندگانش فکر کنیم.

روان شهروندان همچون شیشه‌ای ترد است

تئاتر شهر بیش از پیش تهدید شده است؛ تهدید به تقلیل، تهدید به بی‌مفهومی. این مکان جای هنر است؛ هنری که باید آزاد، مستقل و خلاق باقی بماند. نمی‌توان به‌پهانه هنر، آن را به محل نمایش آوار بدل کرد. هویت تئاتر شهر باید صیانت شود؛ چرا که صیانت از آن، صیانت از فرهنگ زنده شهری ماست.

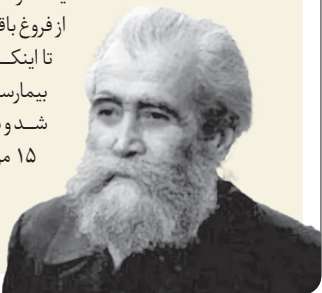
به‌علاوه تنها چندروز از مراسم چهل‌م شهدای حملات اخیر گذشته است. بسیاری از بازماندگان هنوز در مدارس و اقامتگاه‌های اضطراری به‌سر می‌برند. آنان که زخم‌خورده‌اند، به آرامش نیاز دارند؛ نه تماشای آوارهایی که هر لحظه صحنه فاجعه را در ذهن‌شان زنده می‌کند. تعجب‌برانگیز است که شهرداری تهران چگونه بدون اندیشه به عواقب روانی چنین صحنه‌ای، تصمیم به اجرای آن گرفته است. کشور در وضعیت ناپایدار «نه جنگ، نه صلح» به‌سر می‌برد و مردم بیش از هر زمانی نیاز به امید، آرامش و فضای روانی سالم دارند. جامعه ما که درگیر تنش‌های بی‌دری اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است، تاب چنین مواجهه‌هایی را ندارد. روان شهروندان همچون شیشه‌ای ترد است که با هر ضربه‌ای، ممکن است ترک بردارد یا فروپاشد. نهاد‌های شهری باید با مسئولیت و حساسیت بیشتری عمل کنند.

در پایان باید با تأکید فراوان یادآور شد که حفظ روحیه شادابی، نشاط و امید در میان مردم، آن‌هم در شرایط شکننده‌ای که نه در وضعیت جنگ قرار داریم و نه در صلحی پایدار، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. جامعه ما که درگیر فشارهای روانی، اقتصادی و اجتماعی گوناگون است، بیش از هر زمان دیگری نیازمند مراقبت از لطافت روحی و تعادل روانی شهروندان است. نمایش صحنه‌هایی از ویرانی و یادآوری‌های دردناک، اگر به شیوه‌ای نامناسب و بدون چارچوب‌های اخلاقی و فرهنگی صورت گیرد، می‌تواند تأثیرات مخربی بر روان جمعی بگذارد. روحیه شهروندان، به‌ویژه در کلان‌شهری چون تهران، همچون یک بافت لطیف و ترد است که باید با حساسیت و توجه ویژه پاش داشته شود. بی‌توجهی به این روحیه شکننده، به‌پهانه هنر یا حتی همدردی، ممکن است آثار روانی جبران‌ناپذیری بر جای بگذارد. بنابراین ضروری است که همه نهاد‌های مسئول در حوزه فرهنگ و شهر، با درک عمیق از مسئولیت‌های اجتماعی خود، از هرگونه اقدامی که به تخریب روانی و انهدام امید جمعی منجر می‌شود، پرهیز کنند. تئادار این صورت است که می‌توان به ساختن شهری امیدبخش، همدل و سرشار از حیات انسانی امیدوار بود.

چهره

خالق «کاریکلماتور»

۲۶ سال پیش در ۱۵ مردادماه، پرویز شاپور، نویسنده، روزنامه‌نگار و کارتون‌بست در ۷۶ سالگی درگذشت. این نویسنده ایرانی در پنجم خردادماه سال ۱۳۰۲، در قم به دنیا آمد و با نوشتن «کاریکلماتور» مشهور شد. «کاریکلماتور» نوشته‌هایی کوتاه و اغلب تک‌خطی شاپور است که سبکی شاعرانه و طنزآمیز دارند که احمد شاملو، شاعر بزرگ و دوست بسیار نزدیک پرویز در سال ۱۳۲۶ این نام را بر آن‌ها گذاشت. شاپور فعالیت خود را از دهه ۳۰ عمرش شروع و در ۴۶ سال باقی زندگی خود، آثار کم‌حجم اما پر محتوایی در ۱۲ جلد منتشر کرد. به غیر از «کاریکلماتور»، شاپور را با فروغ فرخزاد هم می‌شناسند. او عاشق فروغ بود و چندسال هم در کنارش زندگی کرد و گرچه عمر این ازدواج کوتاه بود و در آخر به جدایی کشید، شمره‌اش کامیار شاپور بود. شاپور پس از فروغ باقی عمر خود را تنها سپری کرد تا اینکه در ششم تیرماه ۱۳۷۸ در بیمارستان عبوض زاده تهران بستری شد و سرانجام در ساعت شش صبح ۱۵ مردادماه درگذشت و در قطعه هنرمندان بهشت زهرا تهران به خاک سپرده شد.



کتابخانه

نمایش پیچیدگی‌های عاطفی و روانی

«وای ویلیام»، تازه‌ترین کتاب نشر ققنوس در ژانرمان به‌بازار عرضه‌شده، نویسنده این رمان، الیزابت استروت، رمان‌نویس و استاد دانشگاه آمریکایی است. او در کتاب «وای ویلیام» زندگی لوسی را روایت می‌کند که پس از مرگ شوهر دوم‌اش، با ویلیام -همسر سابق‌اش - گره می‌خورد. ویلیام مردی دانشمند و درون‌گراست که درگیر بحران‌هایی شخصی و خانوادگی است. لوسی نیز با او همراه می‌شود تا به کشف گذشته پنهان او برسند. استروت در این اثر با نثری که بسیار دقیق و مینیمال توصیف شده، مفاهیم عمیق و پیچیده‌ای مانند تنهایی، حافظه، شکست، وفاداری، پیچیدگی روابط خانوادگی و معنای عشق در کهنسالی را بررسی می‌کند. کتاب «وای ویلیام» با استقبال گسترده‌ای روبه‌رو شد و در سال ۲۰۲۲ به فهرست نهایی جایزه‌ی بوکر راه یافت. منتقدان این رمان را به‌دلیل طرافت روایت، شخصیت‌پردازی عمیق و قدرت نویسنده در بازتاب جهان درونی انسان‌ها تحسین کرده‌اند. کتاب «وای ویلیام» را پژند سلیمانی به فارسی برگردان کرده است. این کتاب ۲۰۳ صفحه‌ای، با قیمت ۲۲۰ هزار تومان روی پیشخوان کتاب‌فروشی هافار گرفته است.



نام کتاب:

وای ویلیام

مترجم:

پژند سلیمانی

نشر: ققنوس

تاریخ

واقعۀ پارک اتابک



در ۱۵ مردادماه ۱۲۸۹ نیروهای سه‌هزار نفره دولتی به فرماندهی بیرم‌خان، یار قدیمی ستارخان در تبریز و رئیس نظامیه وقت، باغ اتابک را محاصره کردند و پس از چندبار پیغام، به باغ هجوم بردند و آتش جنگ بین قوای دولتی و مجاهدان تحت رهبری ستارخان شعله‌ور شد. سواران دولتی بیشتر نیروهای بختیاری و ارمنه بودند که به‌ظاهر خلع سلاح شده بودند و بلافاصله به استخدام دولت درآمد و به‌عنوان عوامل آن عمل می‌کردند. وقتی در پارک اتابک به دست‌نویس بیرم سوزانده شد، جنگ شدت گرفت. در این جنگ قوای دولتی از چند عراده توپ و ۵۰۰ مسلسل ۶۰ تیر استفاده کردند و به فاصله چهار ساعت، ۳۰۰ نفر از افراد حاضر در باغ را قتل عام کردند. ستارخان هم ساعتی پس از شروع درگیری راه پشیمان را در پیش گرفت اما در مسیر پله‌ها در یکی از راهروهای عمارت، تیری به پایش اصابت کرد و مجروح شد. اندکی بعد قوای دولتی او را دستگیر کردند و به منزل مصمص السلطنه بردند. سه‌ماه بعد، یاران ستارخان خلع سلاح را پذیرفتند. ستارخان نیز خانه‌نشین شد و تلاش پزشکان برای مداوای پای او به نتیجه نرسید.